

جهانی شدن و بازگشت استعمار نو .

Plinio de Arruda Sampaio Jr . پلینیو د ارودا سامپایو جونیور *

در مجموعه : فلسفه و نظریه سیاسی ، میان نقد ویوتوپي .
مرکز لاتین امریکائی علوم اجتماعی بوئنوس آیرس CLACSO اکتبر 2007

پیش گفتار مترجم :

امروزه در رابطه با تعریف مفهوم « جهانی شدن » با تبیین های متنوعی روبرو هستیم ، که غالب آنها متأثر از هیاهوی تبلیغاتی استکه در غرب مطرح است .
از آنجا ئی که سیاست های نولیبرالستی همواره در رابطه و بعنوان نتیجه طبیعی جهانی شدن مطرح میگردد ، ضروری استکه این جریان ، تاثیرات مثبت و منفی اش ، از منظر اهل نظر جوامعی که در حقیقت نا خواسته و در واقع تاحد زیادی بالاجبار پذیرای ان شده اند نیز مورد توجه قرار گیرد .

سامپایو جونیور اکنون در سن هفتاد و هشت سالگی از اوائل دهه پنجاه میلادی تا کنون با مرکز لاتین امریکائی علوم اجتماعی CLACSO همکاری داشته ، یکی از صاحب نظرانی استکه همواره سعی نموده مقولات مربوط به توسعه سرمایه داری معاصر را ، در رابطه با تاثیرات واقعیشان در زندگی اجتماعی شبه قاره امریکای لاتین ، مورد نقد و بررسی قرار دهد .

مقاله حاضر شامل دو بخش است . در بخش نخست تاثیرات جهانی شدن در منطقه بعنوان نوعی رجعت به استعمار نو مطرح شده ، در بخش دوم تحت عنوان : بن بست برزیلی ، اوضاع دهه های اخیر کشور برزیل را در رابطه با پدیده مذکور بررسی مینماید . اکنون ، بخش اول این مقاله ، که تاثیرات جهانی شدن در شبه قاره امریکای لاتین را مورد بررسی قرار میدهد ، ارائه میگردد .

بخش اول :

جهانی شدن و بازگشت استعمار نو

مقدمه .

دستکم دو دهه استکه ، درصددند به جوامع لاتین امریکائی این ایده را القاء کنند که ، اقتصادهای منطقه ، چاره ای جز سر فرود آوردن و تسلیم در مقابل جهانی شدن و مبادلات و در نتیجه همگامی هرچه سریع تر

* استاد انیستیتوی اقتصاد دانشگاه ایالتی کامپیناس ، برزیل

با الزامات و شرایط سرمایه بین المللی و قدرتهای برتر جهانی، ندارند. در چنین شرایطی شعاع عمل و مانور اقتصادهای منطقه، به میزان و اهنگ هم شکلی آنها با تغییراتی که سرمایه داری مرکزی تعیین مینماید، محدود میشود. صرف نظر از موقعیت های استثنائی بسیار نادر فقدان پیشنهادهایی، که افق جدیدی را برای جوامع امریکای لاتین بگشاید، موجب قطبی شدن مبارزات سیاسی گردید. این وضعیت، بورژوازی امریکای لاتین را به دو قطب طرفدار « مدرنیزاسیون » و « محافظ کار » تقسیم نمود.

گروه های اقتصادی و اجتماعی که بیشترین پیوند منافع را با گرایشهای نو سرمایه داری جهانی دارند، بیقرار جهت بهره مندی از فرصت هایی که در وضعیت جدید برایشان فراهم میاید، خواهان اقدامات سریع و بدون اتلاف وقت اند. آنها روی کمک های وسیع سرمایه داری جهانی حساب باز نموده، الزامات و ساز و کارهای بازار را فوق همه چیز قرار داده، هزینه های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ای که جامعه باید در راه این هم شکلی تحمل نماید را، مسئله ای ثانوی و کم اهمیت میدانند. بخشهای دیگر بورژوازی، که فاقد شرایط لازم برای مقاومت در مقابل این رقابت خارجی اند عجله ای برای بسط این ارتباط، ندارند. آنها خواستار فرصت و زمان بیشتری برای آماده شدن و تطبیق شرایط شان با موج نو سرمایه داری اند. خواهان مدرنیزاسیون کندتر، پایدار و مرحله به مرحله اند.

مبلغین مدرنیزاسیون را دیکال، رویای پیوستن سریع بورژوازی وابسته به « جهان اول » را تعقیب میکنند. مدافعین مدرنیزاسیون کند، آرام و گام بگام، تعهد و احساس مسئولیت برای بقاء را پیش میکشند. گروه اول عملکردشان بصورت سرعت بخشیدن به روند مدرنیزاسیون استنباط میشود. گروه دوم مانع و باز دارنده ان بحساب میایند. گروه اول معتقد است بدون « جهانی شده ها » اقتصاد پیرامونی در خواهد ماند؛ چون این اقتصاد ها فقط به اتکای پویائی اقتصادهای مرکزی، امکان تحرک و توسعه خواهند داشت. گروه دیگر معتقد است: بدون ورود سایر بخشها، اقتصاد، همهء توان معامله و مانور خود با سرمایه بین المللی را از دست داده، نهایتاً، توان کنترل « مراکز تصمیم گیری » داخلی را نخواهد داشت.

در واقع هر دو جناح را باید بصورت بازوهای چپ و راست توسعه وابسته در نظر داشت. « فوق مدرن خواهان » میدانند، نمیتوان عقب ماندگی را، بدون اینکه نا پایداری و بحران اقتصادی اجتماعی را به مرحله تنش زا و دردناکی رساند، از میان برداشت. در مقابل محافظ کاران « جعلی » هم واقفند که، مقاومت مداوم در مقابل فشار خارجی، که همچون طوفانی، برای وادار به تبعیت و تسلیم شدن اعمال میشود غیر ممکن است. با اینکه، دو جناح در دو قطب مخالف قرار دارند، ولی در مورد یک امر اساسی بایکدیگر اتفاق نظر دارند: امیختن مدرن و عقب مانده، تنها راهی است که، جامعه پیرامونی،

میتواند در یک اهنگ نا برابر در توسعه سرمایه داری مشارکت نماید . بهمین سبب هر دو گروه توانائی ، گسستن از ساختارهای داخلی وخارجی ای که عامل باز تولید سرمایه داری وابسته اند ، را از دست میدهند .

ناتوانائی طبقات حاکم در توجه به منافع بخشهایی که درحاشیه روند پیشرفت قرار دارند ، تعجب اور نیست . انها که با هیا هوی زیاد از اصلاحات لیبرال سخن میگویند ؛ هنگامیکه بحث اصلاحات ارضی ویا شهری مطرح میشود ؛ موضعی سخت محافظه کارانه از خود نشان میدهند . انها خود را نگهبان وپاسدار هویت ملی میدانند . اما با هرگونه تغییراتی که دسترسی شان را به استاندارد زندگی ومصرف اقتصادهای مرکزی ، محدود تر گرداند ، مخالفت میورزند . هرگونه الترناتیوی که با پارامترهای مدرنیزاسیون ء محافظ کارانه مغایرت داشته باشد ، با بر چسب های مختلف روبرو شده ، با رد سریع ان ، مدعی ایجاد هرج ومرج وتنش های اجتماعی میشوند . بدین ترتیب استکه ، طبقات حاکم امریکای لاتین ، در واقع به برداشت معروف خود از « پایان تاریخ » رسیده اند .

بنا بر این ، دیلمای ء ، جهانی شدن ویا همه گیری ، سرابی بیش نیست . نخست ، بدین جهت که هیچ تضمینی وجود ندارد ، با تبعیت از گرایشهای کنونی تقسیم بین المللی کار ، اقتصادهای پیرامونی از روند هرج ومرج ودر هم ریختگی تولیدی وبحران اجتماعی که اکنون با ان مواجه اند ، رهائی یابند . البته بر خورد جهانی شدن با این اقتصادها ، به خصلت های ویژه ء توسعه ناموزون سرمایه داری وطبیعت تاثیراتش بر ساختارهای هر شکل بندی اجتماعی ، بستگی دارد . دوم ، چون فراملیتی شدن سرمایه داری واقعیت تاریخی ایستکه ، در شرایط کنونی وجودش کنترل بر سرنوشت ملل منفرد را تسهیل مینماید ، الزاما" نباید بدین معنی باشد که ، جوامع پیرامونی محکوم به مطابقت و تبعیت انفعالی از الزامات وشرایط انها هستند . دولت ملی میتواند وباید گرایشهایی که خواهان جذب ان است انتخاب نموده ومانع گرایشهایی شود ، که بنظر ان برای توسعه کشور مضر است .

هدف این مقاله نشان دادن این مهم استکه ، جهانی شدن دادو ستد وکسب وکار ، در کشورهایی که پیرامون سیستم سرمایه داری جهانی را تشکیل میدهند ، موجب شکل گیری روند رجعت به استعمار نو گشته است . بنا بر این راهبرد ملی ایکه مانع تاثیر مخرب جهانی شدن بر اقتصادهای لاتین امریکائی شود ، مطلقا" ضروری وغیر قابل صرف نظر است .

بحث حاضر دردوبخش عرضه میشود : نخست طبیعت بحران معاصر دولت ملی در رابطه با ویژگیهای جدید توسعه سرمایه داری ، بنا بر این ، شاخه های برتری طلب ء اقتصادهای مرکزی در این عرصه تاریخی نو را مورد ازمون قرار داده ، بدنبال ان به بررسی ویژگیهای استاندارد جدیدء وابستگی واثار زیان بار ان بر دولت های ملی ، در امریکای لاتین ، خواهیم پرداخت . در خاتمه ودر بخش دوم با

جزئیات بیشتر ویژگیهای بحران معاصر برزیل و یا بن بستی که جامعه برزیل با آن روبروست را مطرح خواهیم نمود .

جهانی شدن ، بحران و دولت ملی و امپریالیسم .

از میانه های دهه شصت با تعمیق و گسترش فراملیتی ها ، جدالهای اقتصادی و سیاسی بسیاری که آغازگر ویرانی و بنیان دولت های ملی بودند ، بوقوع پیوست . در عرصه اقتصادی ، خصلت راهزانه رقابت اقتصادی و افزایش تحرک سرمایه ، قابلیت جامعه ملی ، جهت کنترل بر مراکز داخلی تصمیم گیری و باز تولید ارگانیک همبستگی بین طبقات اجتماعی ، را مشروط نمود . در سطح سیاسی جدال نفس گیر ، انحصار فن آوری نو و کنترل بازارهای جهانی ، رقابت حاد و خطرناکی را میان دولت های ملی شکل داده ، موجب تولد مجدد رقابت برای ایجاد جذابیت برای سرمایه گذاری تولیدی و ایجاد اشتغال صنعتی ، گردیدند .

بدون توجه به روندهائی که عامل فراملیتی شدن سرمایه داری هستند ، کشورهای مرکزی سعی به کم اهمیت جلوه دادن عواقب مخرب و ناخوش آیند آن نموده ، موجب بسط سیاست های نئو مرکانتیلیستی ، که بیش از پیش به جنگ اقتصادی انجامیده است ، شدند . هدف نهائی تبدیل فضای اقتصادی بصورتی است که ، بر پایه ای راهبردی رقابت ، میان سرمایه داری ، (اینترکاپیتالیستی) در مقیاس جهانی محقق گردد . اینجاست که جریان لجام گسیخته ای برای تثبیت ارزش پول ، افزایش بازدهی نیروی کار ، کیفیت زیر ساختهای اقتصادی ، شکل میگیرد . بموازات آن کوشش ، برای بالا بردن مقیاس تولید ، تغییرمرز های اقتصادی ، افزایش اهمیت نسبی بازارهای داخلیشان و بلاخره تدوین راهبرد های مختلف جهت یگانگی (انتگراسیون) منطقه ای ، آغاز میشود . تشکیل اتحادیه و نهادهای مختلف چند ملیتی ، بوجود آوردن بلوک های اقتصادی چون ALCA (منطقه آزاد تجارت امریکا) حول ایالات متحده و یا اتحادیه اروپا که در عمل عمدتاً" به محوریت المان سازمان یافته است ؛ از انجمله اند .

اگرکشور های سرمایه داری توسعه یافته تر ، داری قابلیت های بیشتری برای خنثی نمودن تاثیرات تخریبی جهانی شدن داد و ستد در کشور هایشان ، (که در واقع خودشان به آن سرعت میبخشند) هستند ، و از این طریق به افزایش مقیاس تولید اقتصادی ، بهبود و بسط ساختارهای کشور هایشان ، کمک میکنند . حاصل آن برای جوامع پیرامونی به عکس ضعف و تحلیل دولت های ملی بوده است .

مسئله اصلی این است که : زمینه جدید تاریخی مورد بحث درجه آزادی عمل بورژوازی و اقتصادهای

پیرامونی را ، در مقابل سرمایه بین المللی ، کاهش میدهد . از آنجا که بنگاههای فراملیتی با فنآوری

وسازمان تولیدی بازارهای فرا ملی، و در نتیجه باسود متوسط بالائی، عمل میکنند؛ ماهیت پیوندشان با اقتصادهای وابسته پیش از پیش به حالت سیال در میاید. وضعیت با آنچه در انقلاب صنعتی دوم اتفاق افتاد بسیار متفاوت است. در دور (سیکل) گسترش یافته بعد از جنگ دوم، راهبرد، فتح بازارهای داخلی بر پایه توسعه واحدهای تولیدی بود که، سرمایه بین المللی را به ضرورت ایجاد فضاهای اقتصاد ملی و کاملاً محدود شده، سوق میداد. در آن زمان از انتقال واحد های تولیدی به پیرامون ممانعت میشد، تا اینکه از رقابت با کالاهای وارداتی در امان باشند. زمینه تاریخی فوق تا اوایل دهه هشتاد فرصتی را پدید آورده بود که اقتصادهای پیرامونی و پیشرفته تر بتوانند، تقارب فن اوری معینی را با اقتصادهای پیشرفته سرمایه داری، داشته باشند. در دوره جهانی شدن سرمایه داری، شاهد پدیده کاملاً متفاوتی هستیم. هدف بنگاهای فراملیتی حل اقتصادهای وابسته در بازار جهانی است؛ تا بتوانند از امکانات داد و ستدی آنها حداکثر بهره را، بدون آسیب رسانی به تحرک فضائی خودشان شان، ببرند. بهمین دلیل، غول های اقتصاد جهانی نمی خواهند مرزهای ملی با محدودیت های کنونی باقی بمانند. منافع «جهان سوم» در چنین شرایطی، در اساس به اهداف تحمیلی زیر خلاصه میشود: دسترسی داشتن به بازارها (مهم نیست که این دسترسی به تولیدات وارداتی و یا تولیدات محلی است - تصمیم بستگی به شرایطی دارد که راهبرد رقابتی هر بنگاه فراملیتی تعیین مینماید). یعنی، حداکثر انعطاف برای بهره برداری از قابلیت و توانمندی منطقه، انهم بصورت سکوی پرش برای صادراتی است که به کار ارزان نیاز دارند. مشغول نمودن سرمایه های محلی، به سوداگری و فعالیتها ی معروف به، بیزنس خوب، در جوامع مربوطه شان هم، نتیجه دیگر آن است.

نکبت شرایط تاریخی ای که کشورهای لاتین امریکائی با آن مواجه اند، هنگامی بوخامت گرائید که، اثر منفی فروپاشی اتحاد شوروی سابق، توان چانه زنی کشورهای پیرامونی را تضعیف نمود. بدون واهمه از هیولای کمونیست، ملل هژمونیک خود را، برای دست اندازی و بیحرمتی و تجاوز به اصول اولیه استقلال، خودگردانی و صاحب اختیاری سایر ملل ازاد و بلا مانع، یافتند. بورژوازی وابسته محلی هم بدون تکیه گاه خارجی و پایگاه مادی داخلی، برای تحکیم توان طبقاتی خود، در حال تبدیل شدن به بورژوازی ای است که، نقش رابط خرید و فروش و دلال دادوستد کالا در بازار جهانی را بعهده دارد.

قدرت های بزرگ با خود خواهی بی شرمانه، مستقیم و یا غیر مستقیم، اقتصادهای وابسته را جهت تطبیق بدون قید و شرط وضعیتشان با خواسته هائی که آنها مطرح میکنند، تحت فشار قرار میدهند. فشاری که نهایتاً همواره با فرمانبرداری مقامات این کشورها در پذیرش تحمیل ها همراه بوده است.

خلاصه، در نظم بین المللی پیش آمده، توسعه ملی، در افق امکانات کشورهای وابسته، دیده نمی شود. جامعه بین المللی در شرایط کنونی، انتهائی که خارج از کلان (مگا) بلوک های منطقه ای قرار دارند را به مشتاقان دسترسی به، بازارهای در حال ظهور، و یا مناطق، فقر واقعی، محدود نموده

است. به این ترتیب، در تقسیم بندی بین المللی جدید و کار، برای اقتصادهای در حاشیه مانده، میتوان سه نقش را قائل شد: باز کردن فضای اقتصادی خود برای ورود و نفوذ بنگاههای فراملیتی؛ تحمل جریانهای وسیع مهاجرتی که میتوانند بی ثباتی کشورهای مرکزی را هم در پی داشته باشد؛ و بلاخره عملکرد، غمبار و پیرادوکسال و اینکه ریه و همچنین زیاده دان مد نیت غرب بودن، اکتفا نمایند.

وابستگی و جدید و بیم رجعت به دوران استعمارنو

باتوجه به لجام گسیختگی و جهانی شدن، انهم به خط دهی و سردمداری کشورهای غنی، کشورهای لاتین امریکائی در واقع تحت مکانیزم دراکونیک و نو استعماری قرار گرفته اند. (اشاره به قوانین سخت دراکون Drakon در اتن، یونان باستان. م) جهت شناسائی و خصلت یابی و میزان تباه کنندگی «وابستگی و جدید» کافی است؛ سه روند در جریان را مورد توجه قرار دهیم.

نخست، رواج نابرابر پیشرفت فن اوری، تشدید در هم ریختگی تکنولوژیکی اقتصادهای عقب مانده را در پی داشته است. ناتوانی ساختاری در تحمل رقابت بین المللی موجب شده، پیرامون در رابطه با روند اسف بار دگرگونی ساختاری و حوزه تولیدش، بشدت آسیب پذیر گردد. اینجا ست که در نهایت سرچشمه نیروهای فروپاشنده ایکه، از سالهای دهه هشتاد به بعد، تداوم روند صنعتی شدن و ثبات سیستم پولی منطقه را مشروط نمودند، مشاهده میگردد. در چنین گستره ای، سرمایه گذاری خارجی در واقع بصورت «جزایر» حقیقی ای (Enclaves) و یا حوزه های مجزا و جدا یافته ای نسبت به کل ساختار اقتصادی جامعه م) تبدیل شده اند. انکلاو های، مجزا از کلی که بتدریج موجب گسیختگی و انفصال ساختاری اقتصاد این جوامع گردیدند. وضعیتی که در بهترین حالت میتواند جزایری از رفاه را برای اقلیتی از جامعه فراهم نماید. اینجاست که ساده لوحی برخی، که به سرمایه بین المللی بعنوان عامل رشد و توسعه همگانی دل بسته اند، هویدا میشود.

دوم، فراملیتی شدن سرمایه داری، وابستگی مالی را در پیرامون تشدید نمود. آنچه در واقع علت ساختاری عدم تعادل در موازنه پرداخت ها را نشان میدهد. پس از انجام طرح، برادی، (Brady plan) در اوایل سالهای نود، هنگامیکه بانکهای خصوصی، بحران، فوق مقروض بودن، دهه پیش را تحمل نموده وانرا، پشت سر گذاردند؛ اقتصادهای امریکای لاتین برای اتخاذ سیاست های تثبیت پولی و برنامه های آزاد سازی، در جهت تحرک دادن به مشارکت تخصصی تر اقتصادهایشان در سیستم سرمایه داری جهانی که استاندارد مصرفی جدیدی را برای آنها پیش میآورد، تحت فشار قرار

گرفته ، به سبب نا پایداری مالی بین المللی ، اقتصادهای منطقه مجبور به گردش کلان مازاد تجاری شدند . اقدامی که جهت فراهم آوردن امکان پرداخت بهره و خدمات دیون خارجیشان ، یا در واقع کسری کلان موازنه تجاریشان به سبب جذب قرضه های بین المللی ، انجام میشد .

بلاخره ، تغییرات در استاندارد توسعه سرمایه داری، وابستگی فرهنگی را تشدید نموده ، در نتیجه ان عناصر بنیانی دولت ملی : یعنی موجودیت اش همچون هویتی بر اساس « خواست سیاسی » خودی ، تحت شعاع قرار گرفت . از یکطرف ، پیشرفت فن آوری در زمینه های ارتباطات ، حمل و نقل ، تقلید و شیفتگی فرهنگی را از حد گذرانده ، گرایش طبقات متوسط و بالا در کپی و تقلید از استانداردهای مصرفی رایج در جوامع مرکزی هژمونیک را به نهایت رساندند . آثار هرزه گونه چنین شیوه جذب پیشرفت فنی در جوامع پیرامونی بدین صورت قابل تبیین است : تمرکز بیشتر در آمد نزد اقلیت ، افزایش محرومیت اکثریت جامعه . هرچه وقفه میان توسعه و توسعه نیافتگی زیادتر است ، بهمان نسبت نابرابری اجتماعی هم بیشتر خواهد بود . از طرف دیگر تقدیس « بازار » بعنوان اصل سازمان دهنده زندگی اجتماعی مناطق پیرامونی را ، به کلی درمقابل سرمایه بین المللی ، بی دفاع نمود . انکار « خواست سیاسی » بعنوان راهکار ساختمان ملت ، راهکارهای مبتنی بر اقدام جمعی را کنار زدند .

طبیعت ضد - ملی و ضد - اجتماعی الگوی اقتصاد نو لیبرال هنگام باز پرداخت بدهی های خارجی بر ملا میشود . مشکل انتخاب میان ، پاسخگویی به تعهدات خارجی یعنی بر آوردن تقاضای طبقاتی که خواهان دسترسی سریع به مصرف رایج در کشورهای مرکزی اند و یا ، بعکس با دفاع از منافع ملی در پی بر آورده نمودن نیازهای ضروری اکثریت جامعه ، خواهد بود . در واقع ، بدون در دست گرفتن سرنوشت خود ، زندگی اکثریت مردم به وضعیتی بر خواهد گشت که ، بسته به جهت گیریهای سرمایه خارجی ، میان ارزی داشتن رفاه و ناتوانی در تحقق ان در نوسان خواهد بود .

واقعیت پیش رو که با وضعیت تاریخی جدید بصورت فوق العاده ای مغایرت دارد ، بی درنگ قابل درک است . تبعیت از منطق فوق - سوداگرانه و سرمایه های بین المللی ، اقتصادهای لاتین - امریکائی را محکوم به طولانی شدن مراحل تثبیت تورمی و رشد کم ، انهم درحالیکه سرمایه خارجی حجم عظیمی داشت ، نمود . هنگام تشدید بحران تبادل ارزی و رکود وسیع ، سرمایه های خارجی ، جارا خالی نموده و منطقه را ترک کردند . این وضعیت دقیقاً در تضاد با این تفکر رایج است که ، مدعی است ، نسخه های نئولیبرال فرصتی خواهد بود تا امریکای لاتین توان رقابتی خود را در بازار بین المللی افزایش داده ، انرا به سطح جهان اولی ها برساند . حاصل دو دهه تبعیت و دنباله روی از خواسته های باصطلاح جامعه بین المللی ، واقعیت فاجعه باری را نشان داده که حاصل اش ، گسترش عقب ماندگی اقتصادی و تشدید ناهنجاری های بسیار در زندگی مردم این منطقه ، بوده است . در این زمینه ، واقعاً نباید ، گسترش لجام گسیخته ، بربر گونه ، دخالت های خارجی درچهار گوشه این شبه قاره ، باعث تعجب گردد .

منابع :

Fernandes, Florestan 1990 “Nem Federação nem democracia” em *Revista São Paulo em Perspectiva* (São Paulo) Vol. 4, No 1.

Fernandes, Florestan 1994 *Democracia e desenvolvimento* (São Paulo: Hucitec).

Fernandes, Florestan 1995 *Em busca do socialismo* (São Paulo: Xamã).

Furtado, Celso 1992 *Brasil: a construção interrompida* (Rio de Janeiro: Paz e Terra).

Sampaio Jr., Plínio de Arruda 1989 “Auge e declínio da estratégia cooperativa de reciclagem da dívida externa” em *Novos Estudos* (São Paulo) No 25.